

پاسخی به نبرد خلق

“شوروی سوسیالیستی” حربه‌ای علیه سوسیالیسم

اتحادیه کمونیست‌های ایران

www.iran-archive.com

فهرست مطالب

- ۱ - سر آغاز
۲ - مسئله مربوط به خصلت قوانین اقتصادی کابینتالسم و سوسالسم
۳ - تولید کالائی و نقش آن در سوسیالیسم
- صفحه ۵
صفحه ۱۸
صفحه ۲۹

www.iran-archive.com

بتازگی سازمان چریکهای فدائی خلق کارزاری را علیه این حقیقت که شوروی کنونی دیکریک کشور سوسیالیستی نبوده بلکه کشوری سرمایه‌داری و امپریالیستی است، در نشریات خود ("کار" و "تیردخلق") برآه انداخته است. کثودشدن مفحاتی در نشریات این سازمان برای توجیه و پرده‌پوشی تحولات ارتجاعی در شوروی مایه افسوس است. نیت بپاکندگان این کارزار هر چه می‌خواهد باشد، اینکارتنها میتوانند به ارتجاع حاکم بر شوروی و به توجیه جنایات آن در سراجها ن خدمت کند و آب به آسیاب یک قدرت امپریالیستی بنفایت درنده‌خو و عمالش، که برانقلاب مردم ما و میهن ما نیز نظر دارند، بریزد. چه امروز دیگر موضوع تعیین برخوردار به کشور شوروی و دارودسته حاکم بر آن از مرحله یک بحث وجدل صرفا ثتوریک گذشته به میدان حادثترین برخوردهای مسلحانه نیروهای توده‌ای مردم علیه یک قدرت امپریالیستی سیطره جو کشیده است. میدانی که از جنگل‌های کامبوج اسیر تا کوههای بلندافغانستان و از آنجا تا دشتهای خونین اریتره و آنکولا گسترده می‌باشد. بدینسان یک اشتباه حتی کاملا معرفتی براحتی میتواند شخص یا گروهی را به عامل و همدست دشمن سرکوبگر خلق تبدیل کند.

البته برآه افتادن چنین کارزار مذمومی از سوی سازمان چریکهای فدائی خلق بر شوروی غیرمنتظره هم نبود. برای این سازمان که همیشه چریکانی بینابینی را در مشا جره‌های میان ما رکسیست - لنینیست ها و روبریونیسم معاصر نمایندگی کرده و هیچگاه برنا پیگیری و تزلزل خود در برخورد به انحطاط تجدیدنظر طلبانه در شوروی و یکرشته کشورهای سوسیالیستی پیشین نتوانست فاشق آید، خطر فرو افتادن به چنین دره هولناکی ز کارزار ضد کمونیستی و ارتجاعی و سر فرود آوردن در برابر نتایج این انحطاط همیشه موجود بود. امروز که سازمان چریکهای فدائی خلق به این ناپیگیری و تزلزل خود عمق بخشیده و بیک کارزار مطبوعاتی بر سر آن برخاسته در عرصه کشاکش میان نیروهای گوناگون سیاسی جا - معده در حال تحول ما نیز بازتاب عملی مواضع نظری خود را بدست می‌دهد و ایا سن را گاه به همراهی و اتحاد عمل با سواترین این نیروها، که از دیده ما جز مشتسی عمال و جاسوسان یک ابر قدرت امپریالیستی سیطره جو پیش نیستند، می‌کشانند. منظور ما در اینجا تنها برخوردار دو پهلوی این سازمان به بینگامی بنام حزب توده و مخدوش کردن مرزهای این با ندخا شن با جنبش کمونیستی ایران نیست بلکه به ویژه به رفتارنا هنجار این سازمان در قبالت حرکت توطئه گرانه حزب با مصلاح

دموکرات کردستان در درگیریهای پیچیده و چندجانبه غرب کشور ما ست که اشاره میکنیم. اینجاست که کارزار مطبوعاتی اخیر سازمان چریکهای فدائی خلق برسر ماهیت دولت و کشورشوراهای پیشین جنبه عملی خطرناکی پیدا میکنند و ما سایر انقلابیون، که همه میهن پرستان را نیز شامل میشود، همدار می‌دهد.

این کارزار ما را مجبور میکند که به مقابله با آن برخیزیم و بخششی از نشریه خود را بدینکار اختصاص دهیم.

نشریه "نبردخلق" (شماره ۷، مرداد ۵۸) انتشار مقالاتی را زیر عنوان "ثوری سوسیال امپریالیسم حربه‌ای علیه سوسیالیسم" آغاز کرده است. این مقالات که از قرار در رد مطالب یکی از نوشته‌های سازمان ما بنام "ثوری کنونی: یک کشور سرمایه‌داری و امپریالیستی" نوشته میشوند ما را به پاسخگویی مسئول میگردانند.

بخش اول این مقالات، که در همین شماره از "نبردخلق" انتشار یافته، حاوی یک مدخل (بعنوان مقدمه) و دو بحث میباشد، که ما نیز بهمین ترتیب در صد بحث و نقد آنها بر میآئیم.

"مدخل":

"نبردخلق" در مدخل "سلسله مقالات" خود اعلام میدارد: "از آنجا که مسأله سوسیال امپریالیسم، امروزه توسط عده‌ای روشنفکر سعی میشود به مسأله عمده جنبش‌رها شبیخ ایران تبدیل شود و از جانی این مسأله بدون تعمق توسط بسیاری گروههای صادق نیز پذیرفته شده است و یا حتی در مواردی معیار وحدت نیروهای کشته است که علی‌رغم اختلاف نظر بر روی ساختار اقتصادی - اجتماعي جامعه ایران در حول این نکته توانسته اند بای میزکنفرانس وحدت روند (....) ما وظیفه انقلابی خود میدانیم که باین مهم پاسخ بگوئیم." طبعاً ذکر این مطلب ظاهراً کنایه آمیز که مسأله سوسیال - امپریالیسم در ثوری "توسط عده‌ای روشنفکر" به جنبش‌رها شبیخ ما آورده شده است نکته‌ای را دال بر حقایق است. انتشار دهندگان "نبردخلق" نمیتوانند به خواننده‌القاء کنند؛ چه این مسأله نیز مانند کلیه مسأله دیگر جنبش‌رها شبیخ ما که بصورت یک اندیشه سیاسی مورد تجزیه و تحلیل ثوری قرار گرفته اند بدو "توسط عده‌ای روشنفکر" عنوان شده است؛ لیکن اولاً حقایق است که این مسأله و درستی یا نادرستی یک نظریه سیاسی تنها با

رجوع به حرکت واقعی فرایندهای اجتماعی و تجربه واقعی توده‌ها قابل بررسی و اثبات است، و نه صرفاً فکری می‌کنیم که مخالفان نظریه مورد بحث، که به در مساله ما سعی وافر می‌دولت میدارند، در زمره این "عده‌ای روشنفکر" نمی‌گنجد.

اما رفقای فدائی در توجیه این "وظیفه انقلابی" خود قبلاً توجه خواننده را به یک قیاس تاریخی نیز جلب میکنند، که اتفاقاً به خودشان برمی‌گردد. ایشان مینویسند: "انقلابیون راستین میدانند که در مبارزه تاکید بر تضادهای فرعی و عمده پنداشتن چنین تضادهایی باعث هرز رفتن نیروی انقلابی می‌گردد و بنا بر این در هر لحظه سعی می‌نمایند مسأله اصلی را از فرعی جدا نمایند. تاکید بر فرعی از دوستان برای نکته‌که شوروی "سوسیال امپریالیست" است و باید بخش عمده - ای از نیروی جنبش با اصلاح صرف افشاگری این قضیه شود ما را به داخلیل ملکی و نیروی سوسیالیست‌های ۳۲ می‌اندازد. می‌دانیم که این جماعت و بعد هاسا مارکسیست‌های آمریکائی تمام هم و غم خویش را مصروف حمله به شوروی و حزب توده می‌دانشند. این چنین دوستانی از الفبای مارکسیسم نیز بی‌اطلاعتند."

این درست است که عمده پنداشتن تضادهای فرعی باعث هرز رفتن نیروی انقلابی میگردد، لیکن تضاد با شوروی امپریالیستی، اگر انقلابیون راستین با چشمی حقیقت بین به مسائل دنیای حاضر بنگرند، چندان فرعی هم نبوده بلکه از تضادهای اصلی دنیای حاضر است. روشن است برای آن دسته انقلابیون که شوروی کنونی را یک قدرت امپریالیستی دست چندم هم بحساب نیاورده بلکه ناآگاهان مانند چریکهای فدائی خلق به این کشور بعنوان یک قدرت سوسیالیستی می‌نگرند بخش حتی فرعی از نیروی جنبش را هم "صرف افشاگری این قضیه" کردن یا عشر هرز رفتن و نه تنها هرز رفتن بلکه منحرف شدن نیروی انقلابی باید بحساب آید. ولی مساله بر سر اینست که انقلابیون راستین امروزه به شوروی بعنوان قدرت امپریالیستی، و آنهم نه حتی بعنوان یک قدرت دست چندم، بلکه بعنوان یک قدرت امپریالیستی دست اول می‌نگرند و افشای آن را، و نه تنها افشای آنرا، بلکه مبارزه بی رحمانه برای واژگون سازی این قدرت را در آنجا که مستقر شده است، برای اخراج آنرا در آنجا که داخل شده است و برای درهم کوبیدن دست اندازی‌ها و تهدیدهای آنرا در آنجا که به دست اندازی و تهدید آزادی ملت‌ها برخاسته است، امری حیاتی و ضروری و مخالفت با این امر را خیانت به مردم و رهاشی ملل آسیا - بحساب می‌آورند. آن انحرافی که امروز با انحراف دیروزگمانی چون خلیل ملکی

و نیروی سومی ها و یا مارکسیست های آمریکائی تنها به ما هوی دار دو انقلابیون راستین را به یاد انحرافات آنان می اندازد اتفاقاً انحراف شماست. انحراف خلیل ملکی و نیروی سومی ها و مانند ایشان چه بود؟ انحراف آنان این بود که به بهانه اصلی بودن تفاد مردم ما با امپریالیسم انگلیس چشم خود را بر روی مقاصد قدرت امپریالیستی تازه نفسی چون امپریالیسم آمریکا فرو بسته حتی آنرا به عنوان متحدی برای نهضت فدا امپریالیستی ملت ایران معرفی میکردند و در همان حال تمام هم و غم خویش را مصروف اثبات این قضیه و حمله به جنبش جهانی کمونیستی و حزب توده، که در آن زمان بعنوان شاخای از این جنبش جهانی نگریده میشد، میداشتند. امروز نیز عده ای که چریکهای فدائی نیز جزئی از ایشان باشند، به بهانه اصلی بودن تفاد مردم ما با امپریالیسم آمریکا چشم خود را بر روی مقاصد قدرت امپریالیستی تازه نفسی چون سوسیال امپریالیسم روس فرو بسته حتی آنرا بعنوان متحدی برای نهضت فدا امپریالیستی ملت ایران معرفی می کنند، و در همان حال تمام هم و غم خود را مصروف اثبات این قضیه و حمله به جنبش جهانی کمونیستی و به گروههای مارکسیست - لنینیست، که بعنوان شاخای از این جنبش جهانی نگریده میشوند، می دارند.

دوستان فدائی که از تجربه تاریخ و در واقع از انکشاف امپریالیستی رویزیونیسم شوروی غافل گشته اند، به قضاوت اشتباه آمیز و بسیار سراسری دیگری نیز در می افتند. ایشان در بررسی عوامل کشیده شدن مبارزه با سوسیال امپریالیسم به جنبش ما مینویسند: "پس از شکست استراتژیک جنبش ما در سال ۳۲ و فرار رهبران حزب توده به خارج و عدم پاسخگویی ایشان به برترین مسائل جنبش و عدم اتخاذی قهرآميز در برخورد با دستگاه حاکم، سبب از انتقادات از خارج و داخل حزب توده را فرا گرفت. بیگانگی اصلی این انتقادات پرروی و وابستگی کور کورانه حزب توده به شوروی نشانه رفته بود، که در ادامه خود منجر به اشغال درون حزب توده گشت و جماعت نوین انشایی در وضعیت تازه ای که مصداق فدا پر خورد - های ایدئولوژیک چین و شوروی بود، اینبار رگور کورانه جانب چین را گرفتند. تز سوسیال امپریالیسم و این واژه نخست توسط این دوستان وارد فرهنگ سیاسی جامعه ما گشت. کپی برداری از روزنامه های یکن و تیرانا (آلبانی) جهت اثبات تز سوسیال امپریالیسم بخش عمده ای از نیروی روشنفکران مهاجر را بخود اختصاص داد و اکنون در شرایط جدید این ارمانها باز را کتبا و کارخانه و اندیشه

را ازینجمله های خودپیرکرده است. در دانشگاهها و محافل بحث و گفتگو درباره تئوری سوسیال امپریالیسم علم گشت و مبلغین آن، با استثنای پاره ای از رفقای جوانتر همان حاکمین سوغاتهای فرنگی می باشند.

حرفهای بالا ز راستی و حق هر دو بی دورند! هم ناراست و هم ناحق اند. نخست آنکه برخلاف گفته دوستان فدائی "پس از شکست استرا تژیک جنبش ما در سال ۳۲ و فرار رهبران حزب توده"، "بیکان اصلی" سیل انتقاداتی که از خارج و داخل حزب توده را فرا گرفت "بر روی وابستگی کورکورانه حزب توده به شوروی" نشانده نرفته بود. ما رکیست - لنینیستها علیرغم پاره ای دنباله روی های حزب تا مبرده از سیاست دولت سوسیالیستی شوروی طی سالهای ۳۲ - ۲۰ هیچگاه مانند بورژوازی و فرمت طلبان ضدحزبی این حزب را وابسته به شوروی ندانسته و اشکال اساسی حزب را نیز در دنباله روی های این حزب جستجو نمی کردند. بیکان اصلی انتقادات پس از افتتاح رهبری حزب در ۲۸ مرداد ۳۲، قبل از هر چیز بر روی خیال - نتکاری خود رهبری در قبایل حزب، بر روی خصلت غیر انقلابی، فرار طلبی، این الوقتی، دوروئی و کثافت کاری های تشکیلاتی این رهبری نشانده نرفته بود و سپس متوجه فرمت طلبی و سیاست و روش ضد مارکسیستی دیربای حاکم بر حزب و جنبش توده ای طی دوران ۱۲ ساله پس از شهریور ۲۰ شد. پس از چیرگی رویزیونیسم - خروشچیفی بر حزب و دولت شوروی رهبران فرمت طلب و فراری حزب توده فرموله شدن تمام آن ترها و توجه گریهای خائنه خود را در قبایل جنبش کارگری و جنبش رها بیخ مردم ما در این رویزیونیسم یافتند، و آگاهانه به ترویج و تبلیغ مزخرفات خروشچیف و دارودسته اش همت گماشته و در مشا جره بزرگی که میان احزاب و جریانهای وفادار به مارکسیسم - لنینیسم بر رهبری ما توتسه دون و انور خوجه از یکسو و دارودسته های رویزیونیستی حاکم بر اغلب کشورهای سوسیالیستی و احزاب کارگری پیشین از سوی دیگر در گرفت، جانب خروشچیفیست ها و خائنان به مارکسیسم را گرفتند، از آن پس جریان مارکسیستی مخالف رهبری حزب در کشور ما به افشای رویزیونیسم حزب توده و سمع گیری خائنان رهبری حزب با موج جهانی - ضد مارکسیستی - لنینیستی پرداخت و در مشا جره تاریخی بزرگی که در جهان در گرفته بود بدرستی جانب مارکسیسم - لنینیسم، که پایگاه های اصلی آن در میان کشورهای سوسیالیستی آن زمان چین و آلبانی بودند، را گرفت. تبدیل شوروی به یک نیروی خطرناک امپریالیستی محصول مستقیم حاکمیت رویزیونیسم بر

شوروی و انحطاط بورژوازی حزب، دولت و کشورش را های پیشین بود. رهبران حزب توده، این نوگرفتن بی ارباب سالهای پس از شهریور که سردرگروریزیو- نیم خروشچی گذارده به زورگوئی ارباب بنشانه دار و دسته حاکم بر شوروی گردن می نهادند، به عامل و مجری فرمانبردار این نیروی امپریالیستی نوپا تبدیل شدند. دگانی که امروزینا م حزب توده در کشور ما گشوده شده است بی هیچ شک و گمانی میانجی، افزاررخنه جوئی و بنگاه جاسوسی و توطئه گری این نیروی امپریالیستی است. از اینجاست که امروز پیکان اصلی انتقاد و در واقع مبارزه کمونیستهای ایران متوجه وابستگی این حزب دکما نند و ماهیت مستعمراتی و ضد ملی این حزب ورهبری آن بوده و باید هم باشد، مبارزه ای که جزئی از یک جروب بحث جهانی میان محافل و احزاب بر سر مانی مارکسیسم نبوده بلکه جزئی از یک مبارزه عمومی 'خلفیای کشورهای مختلف علیه یک قدرت امپریالیستی شدت حریص و جنگ افروز در مقیاس بین المللی است. ندیدن این واقعیت و تخطئه تلاش ما و ما نند ما برای پاره کردن نقاب از چهره امپریالیسم روس و نوکرانش بعنوان جانبداری کورکورانه از چین یا آلبانی و یا "کپی برداری از روزنامه های یکن وتیرا نا" حقیقتا مسخره و بربت و بلا گوئی است. همین روش تخطئه و مبتذل سازی مسائل جدی است که آدمی را بادهمان خلیل ملکی ها و نیروی سومی های خودمان می اندازد! بعلاوه دوستان فدائی با اشاره باین مطلب که "اثبات تز سوسیال - امپریالیسم بخش عمده ای از نیروی روشنفکران مهاجر را بخود اختصاص داد" و امروز هم "مبلغین آن، با استثنای پاره ای از رفقای جوانتر همان حامین سود غارت های فرنگ میباشند"، چه طرفی خواهند بست. دوستان مارکسیست - لنینیست! شما با زبان بورژوازی با ما سخن میگوئید! فراموش نکنید که مارکسیسم - لنینیسم خودیگ "سوغات فرنگ" است و از همان "فرنگ" و توسط همان "روشنفکران مهاجر"، منتها متعلق به نسلهای گذشته، به "ارمنان" به کشور ما آورده شده است. اگر "سوغات فرنگ" بودن جای تمسخر دارد در فراموش نماند که تئوری بافی های سبکفزا نه رژی دبره و قماش او نیز که مدتها توسط سازمان شما ترویج می شد ایضا "سوغات فرنگ" بود، و بدیختی آنکه از میان آنهمه سوغات بنجل ترین و با صلاح فرنگی ما با نه ترینش را برای خودتان انتخاب کردید و "در دانهنگاهها و محافل" چرخانیدید. مطمئن باشید که همین استدلال بی سروته شما در رد و مخالفت با "تز" و در واقع با واقعیت سوسیال امپریالیسم نیز در "فرنگ" از مجتمع های وسیع تو -

لید و فروش بر خورد را است و پیش از شما در آنجا بسته بندی ایشان گردانیده اند. در اینجا لازم است قدری به حاشیه رفته و یک مساله را برای همیشه روشن گردانیم، و آنهم مساله نقش و جایگاه "روشنفکرها" است. برای محافل و گروه‌های کمونیستی ما، که عموماً هنوز قشر تحصیل کرده و روشنفکر را در خود متشکل ساخته و با انواع خرافات بورژوازی آلوده اند، مساله "مهاجر" بودن و اقامت در خارج از جمله بهانه‌ای برای مقاومت در برابر اندیشه انقلابی و درست بوده است. بی‌زعم اینان "روشنفکرها" را، که از عرصه مبارزه در وطن خود دور افتاده نمیتوانند نقشی در سازمان ندادن جنبش کارگری خود داشته باشند و توشه راهش بی مایه و باطل و خسود نیز چندان قابل اتکا، نمیشود. بدیده ما در این قضای هسته‌ای از حقیقت موجود است و این هسته را نباید از دست داد. راستی آنکه "روشنفکرها" را "بعثت دوری از عرصه مبارزه در وطن خود و اقامت طولانی در محیطی که از دیدگاه دین پرست‌ها که رگر و خلق خود را بسیار تنگ بسته است، در معرض هجوم انواع بیماریها و آلودگیهای اجتماعی و سیاسی بوده و عموماً قابل اتکا، نمیشود. محیط مهاجرت و شرایطی که روا بسط و بستر فعالیت محافل خارج را تشکیل میدهد در بهترین حالت، که در جای خود قابل تقدیر است، در قیاس با محیط و شرایط کشوری که از آن مهاجرت صورت گرفته، بیشتر به لحاظ ارماندگان گلزار، و طبعاً "روشنفکرها" را از انقلا بدترین خلعت‌ها و متنوع برسن بیماری‌های سیاسی و تکنیکالی بدرون محفل خود و از آنجا بدرون جنس خود میباید. ولی در عین حال در این قضای یک هسته غیر واقعی و ضد تاریخی سر موجود است و همین هسته است که بورژوازی برای گمراه کردن کارگران و جذب دادن به اندیشه‌های خرافی خود بدان جنم دوخته است. زیرا پدید آمدن مساله‌ای بنام مهاجرت در جنس سیاسی کورما (و یا هر کشوری دیگر)، که نتیجه مستقیم سیاست تعقیب و به بند کشیدن اسب د مطلقه و ناکامی‌های جنبش انقلابی بوده است، خود بخود آن حماری را که اسب د مطلقه برای در تاریکی نهادن و منزوی ساختن جنبش سیاسی بدوران کشیده است از بدندان تاریخی شکاف انداخته جنبش سیاسی کشور را با تحولات دنیای اطراف خود و با پیشرفته‌ترین تجربیات و اندیشه‌های جنبش‌های انقلابی سراسر جهان پیوند داده است. میانجی این پیوند همان "روشنفکرها" است که به برکت ۲۵ سال اختناق سیاه و دمان پهلوسوی و شکست استراتژیک جنبش‌ها نسیبش ما در سال ۳۲، با تصادحسابی افزایش یافت و خارج را بیک تبعیدگاه سیاسی، که هر روز توسعه مییافت و خوابگاه‌های تازه‌ای برای

یش تدارک می شد، برای کشور ما تبدیل گردانید. آری، تمامی آن مباحثی که سه دوستان فدائی از طرح و عنوان شدن آنها در جنبش مارنچ میبردند عموماً "سوغات فرنگ" و بیشتر از زیر دست "روشنفکر مهاجر" بیرون آمده است؛ لیکن خام اندیشی و از لحاظ تاریخی احمقانه است اگر جنبش انقلابی، ما تصور کند حتی یک گام هم نمیتواند بدون این "روشنفکر مهاجر" و "سوغات های وی به پیش بردارد و کامیاب شود، اکنون از حاشیه به اصل مطلب پردازیم .

باری دوستان فدائی از میان "سوغات های فرنگ"، که بدون شک در میان آنها "بنجل" فراوان است، یکی را که "در مورد اثبات تز سوسیال امپریالیسم و وزن ترو 'علمی' تر" مینماید برگزیده به نقد آن آغاز میکنند. ولی عجباً که از همان ابتدا راه مسطه پیش می گیرند. سوغات یا دشده جزوه ای بنام "شوروی کنو- نی: یک کشور سرمایه داری و امپریالیستی" نوشته اتحادیه ما است. نقد کنندگان عزیز ما با اشاره نام جزوه همان اول کار چنین می گیرند: "این کتاب می- خواهد ثابت کند که شوروی سرمایه داری و امپریالیستی است. توکوئی سرمایه - داری و امپریالیسم دو مقوله ما هوا متفاوت میباشد. اگر مقاله برای اثبات این نکته است که شوروی امپریالیستی است، خواهنا خواه اثبات شده است که شوروی "بالا ترین مرحله سرمایه داری" نیز میباشد؛ پس کوشش در جهت اثبات اینکه شوروی سرمایه داری و امپریالیستی است، به چه معنایی باید تفسیر گردد؟ دوستان موشکاف ما البته به این تفسیر همت نمی گمارند. هر چند که لفاظی این دوستان برای خواننده روشن است، لیکن ما در این تفسیر ایشان رایاری میدهم. "اگر مقاله برای اثبات این نکته است که شوروی امپریالیستی است"، نویسنده مقاله باید قبلاً ثابت کند این کشور سرمایه داری است، یعنی قوال- نین عمومی یک جامعه سرمایه داری، صرف نظر از مرحله تکاملی آن، در آن صدق می- کند. بعبارت دیگر باید ابتدا احیاء سرمایه داری بطور کلی را در جامعه شوروی اثبات و سپس ویژگی این سرمایه داری را از لحاظ مرحله تکاملی اش بررسی کند. سرمایه داری و امپریالیسم "دو مقوله ما هوا متفاوت" نیستند، ولی بهر حال دو مقوله میباشد و بررسی کننده ناچار است آنها را در دو مبحث جداگانه، هر چند در پی هم، تعریف و تشریح کند. امپریالیسم حالت ویژه ای از سرمایه داری، روبناتسی بر سرمایه داری است (نگاه کنید به لنین)، و لذا قراردادن "و" در میان آنها نمیتواند مجاز باشد .

رفقای فدائی آنگاه بدرستی مطرح میدارند که برای اثبات احیاء سرما به داری در شوروی "باید به چگونگی تولید کالائی و گذران بمناسبات سرمایه داری" پرداخت. ولی ایشان با اشاره باین نکته از جزوه ما که استالین در انتقاد خود از ابورئونیسٹ های راست (و نزر، سائینا) در سپتامبر ۱۹۵۲ ... " صریحا اعلام داشت که فروش ابزار تولید و ماشین آلات کشا و رزی به کلخوزها خلاف جهت کمونیسم است، و تنها راه را برای احیای سرمایہ داری می‌گشاید، " مینویسند: " باین ترتیب رفقا چندین صفحه درباره این نکته می نویسند که فروش ماشین آلات کشا و رزی به کلخوزها توسط خروشف موجب احیای سرمایہ داری شد: " در حالیکه ما ثوتسه دون، که به اعتقاد " همین رفقا بنیاد نگذار تزسوسال امپریالیسم " بوده، " در مورد عدم فروش ماشین آلات به کلخوزها به استالین انتقاد می نمایسند و خروشف را تائید میکند. " سین در نشان دادن تضاد میان نظر استالین بسا " بنیاد نگذار تزسوسال امپریالیسم " به این گفته از یادداشت های سرسی نشده ما ثوانا ره می‌کنند که " در چین نه تنها کالاهای مصرفی بلکه همچنین ابزار تولید کشا و رزی عرضه میشود. استالین به کشا و رزان ابزار تولید را فروخت و لسی خروشف چنین سیاستی را عرضه نمود. " (تا کیدا ژنیر دخلق " است) و اینکه ما ثوتسه دون اساسا انتقادات استالین را برسانیا و نزرنا درست ارزیابی کرده و در این باره گفته است که " ساله اساسی عدم اعتماد به دهقانان است. ماشین های کشا و رزی بسختی نگهداری شد، و نتیجتا، دولت دهاقین را تحت کنترل شدیدی قرار داد. بطور مثال به دهاقین بشدت دولت را تحت کنترل داشتند. " رفقای فدائی از اینجانب نتیجه می گیرند که پس: " امر فروختن ماشین آلات کشا و رزی بس کلخوزها که از جانب اتحادیه کمونیستها، بمثل به احیاء سرمایہ داری در شوروی تلقی میگردد، از جانب ما ثوتسه دون، بانی تزسوسال امپریالیسم، بمثل به اعتقاد دهاقین و امری مثبت ارزیابی میشود. " راستی با وجود این تناقض چه می توان گفت؟! "

پیش از هر چیز نکته ای را درباره شیوه طرح و تقدیم مسائل توسط دوستان فدائی باین دیدار و ورشوم، بپوش خواها نه باید بگوئیم این شیوه یکسره و چپانه است و ما را به این فکر فرو میبرد که قصد منقده مطرح و بررسی جدی مسائل نبوده بلکه صرفا هوکردن حریف و جلب مشتری بهر قیمت است. نخست اینکه مبحث مربوط به فروش ابزار اساسی تولید و ماشین آلات کشا و رزی به کلخوزها با توضیحات و

اضافات و نقل قولها می که از لنین و استالین در این باره شده جمعا دو صفحه از جز-
 وه ما را هم نگرفته است، حال آنکه بزرگم رفقا گویا "چندین صفحه درباره این نکته"
 گفتگو شده است. دوم اینکه چنین حکمی مبنی بر اینکه "فروش ماشین آلات کشا-
 وری به کلخوزها توسط خروشف موجب احیای سرمایه داری شد" در این دو صفحه ما
 داده نشده و از این دو صفحه چنین حکمی نیز برداشت نتواندگشت؛ بلکه فروش ما-
 شین آلات یاد شده توسط خروشف از جمله اقدامات ضدسویالیستی بوده که در را-
 بروی گسترش مبادله کالائی، کالائی شدن ابزارهای اساسی تولید، افزایش تفا-
 وت موقعیت میان کلخوزها (چون همه کلخوزها قادر به چنین خریدی نبودند و از
 اس پس باید ماشین آلات مورد نیاز خود را از کلخوزهای توانا تر ترا جاره کنند) و
 در نتیجه احیای سرمایه داری در روستای شوروی می گشوده و گشوده است. ساده گری-
 دن کلیت نسبتا بهم پیوسته ای از مباحث و تحقیقات ما راجع به علل و چگونگی
 احیاء سرمایه داری در شوروی، که همه مستند به واقعیات است، بیک اقدام، که گویا
 آن "موجب احیای سرمایه داری شد"، سفسطه بازی است. سوم اینکه دوستان فدا-
 شی ما میدانند اظهار اینکه فضاوت دوتن (که در اینجا این دوتن استالین و ما شو
 باشند) ممکن است درباره نتیجه اقدام معینی مغایر هم باشند هنوز نتیجه واقعی
 آن اقدام را توضیح نداده است. در اینجا دست کم بررسی استدالات دوتن و تطبیق
 آنها بر واقعیت و نتیجه بدست آمده موجود است. کاری که این دوستان بخود زحمتش
 را نداده اند و معلوم نیست که با اخره از این مقابله دادن نظرها ثوتسه دون و استا-
 لین چه نتیجه ای میخواهند بگیرند. آیا با اخره با این تفاسیل ایشان معتقدند که
 این اقدام خروشف در خدمت ترقی سویالیسم بوده یا خلاف آن؟ برپایه چه
 واقعیت و سرهانی؟ چهارم اینکه انتقاد ما ثوتسه دون از موضع و
 نظر استالین درباره فروش ابزارهای اساسی تولیدی ماشین آلات
 یاد شده به دهقانان جنبه یادداشتی داشته و با اصطلاح بعمل
 نیامده است، و دوستان فدائی در این باره موافقنا پخته و نا روشنی
 مبنای فضاوت خود قرار میدهند. کاری که ما نخواهیم کرد، تنها تا آنجا که
 نظر ما ثوتسه دون به درستی یا نادرستی بکاربرد سیاست
 استالین در شرایط مشخص جامعه چین، در مرحله معینسی
 ارسا ختمان سویالیسم در آنجا مطرح است، و آنرا "درچین" تجویز
 میکند، از نظر ما میتواند درست باشد. لیکن درباره شوروی

و مشخصاً سیاست خروشچف در آنجا نظراً همانست که نوشته ایم و نتایج آن را نیز نشان داده ایم - کاری که دوستان فدائی از آن ظفره رفته اند.

سپس رفقای فدائی با آوردن نقل قولی از لنین درباره وظایف و مشکلات حکومت کارگری در ساختن سوسیالیسم، که چندان ربطش به نکته گیری بعدیشان روشن نیست، مینویسند: "در بسیاری موارد دیگر لنین از وجود تولیدکنندگان خرده پائی نام می برد که هر روز سرمایه داری را می زایند، آنچه لنین و استالین موجبات احیای سرمایه داری میدانند خرده مالکی است. اما باید پرسید در روسیه که بقول رفقا و دوستان معتقد به تز سوسیال امپریالیسم سرمایه داری انحصار دولتی حاکم است خرده مالکی در کجا موجود است که موجب احیای سرمایه داری گردد دیده است. در کدام مرحله از تکامل جامعه شوروی خرده مالکان نقش اساسی در اکتفا دگسب نموده اند؟"

پس از انقلاب اکتبر لنین با رها بر مقامت دیرپای عناصردرهم کوبیده شده ولی تا بوده بنده بورژوازی، نیروی خودروی خرده بورژوازی یا تولیدکنندگان خرده پیا، تا شرفا بدکننده بورژوازی و نیروی خودروی خرده بورژوازی در بیست کارمندان دولت شوروی و حتی کارگران و احاطه دولت شوروی توسط سرمایه داران جهان بی بعنوان زمینها و موجبات مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا بورژوازی برای مدتی بس طولانی و امکان بازگشت به سرمایه داری تاکید کرده است. نکته ای که دوستان فدائی بروی آن دست گذارده اند، یعنی وجود نیروی خودروی خرده بورژوازی یا "تولیدکنندگان خرده پائی... که هر روز سرمایه داری را میزایند"، بعنوان شرط مهمی برای ایجاد امکان احیای سرمایه داری در کشور شوروی، بی گمان نکته مهمی است؛ لیکن بشرط آنکه ما سندان دوستان به بررسی جزئی و تفکر قلابی دچار نشویم و گنه این نظریه لنین را درک کنیم. اگر اقتصاددانی دهقانان، که پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه با روی کار آمدن خروشچف سرعت گسترش یافت، بگذریم، عنصر خرده بورژوازی و جوانب ویژه تولیدکنندگان خرده پیا همچنان و تا زمانی بس طولانی در اکتفا دسته جمعی دهقانان موجود است و مالکیت دسته جمعی ما را مکه به مالکیت عموم خلقی تبدیل نشود و نیز تفاوت میان دهقان (و همچنین پیشه ور) واحدهای دسته جمعی با کارگران واحدهای عموم خلقی زائل نگردد، هنوز از نابودی کامل اقتصاد خصوصی نمیتوان سخنی بمیان آورد، بلکه عناصراً آن همچنان با برجا بوده و تنها بتدریج از میان

میرود. با این ترتیب، که در شوری بهمین ترتیب بود، تولید و مبادله کالائی، حقوق بورژوازی و جریان داشتن قانوناً رزش همچنان به زیست خود ادامه داده، گرایش ذاتی بسوی تولید عناصر بورژوا، کولاک و غیره و تجدید مناسبات سرمایه - داری را در وجود خود محفوظ میدارد، نکته دیگر در بحث دوستان فدائی اینک تاکید لنین بر خطر نیروی خودروی خرده بورژوازی یا تولیدکنندگان خرده سرمایه بدست آوردن "نقش اساسی در اقتصاد" توسط این خرده بورژوازی نیست، بلکه در شکل گرفتن یک لایه بورژوازی از درون این خرده بورژوازی و تلاش آن برای کنترل تولید و نفوذ سیاسی است. البته عوامل و پدیده های شکل گیری مجدد طبقه بورژوازی و احیای سرمایه داری در شوری، چنانکه مختصراً در ابتدا بیان و بعدکافی در جزوه "شوری کنونی: کشوری سرمایه داری و امپریالیستی" توضیح داده شده است، به این یک نکته مورد نظر دوستان فدائی خلاصه نمیشود. لیکن اگر مسأله ایسین دوستان با همین یک نکته، که ما را در اثبات آن بمبارزه طلبیده اند، حل میشود پس بحث ما دیگر بهمین جا کفایت خواهد کرد.

بالاخره آخرین نکته ای که منقد فدائی ما در "مدخل" مقاله خود آورده اند این میباشد که: "ما رکن در تعیین تکامل جامعه سیر حرکت را روبه جلو ارزیابی می نمود. مسأله احیاء فورماسیون در گذشته هرگز به شکل احیاء و غلبه فورماسیون دیده نشده است و زیک زاگ های تاریخی عقب گرد جاتی از حرکت عمومی تحول روبه جلو بوده است."

نخست آنکه ما رکن در برخورد به هر پدیده نوینی قبل از هر چیز به بررسی و تحقیق در آن پدیده رومی نمود و هرگز مانند دوستان فدائی از اصول و احکام کلی آغاز نمی کرد. اصول و احکام علمی تنها ما را در بررسی یک پدیده نو ظهور راهنمایی میکنند ولی خود با کشف قوانین حرکت آن پدیده تکامل می یابند. لنین قوانین ویژه حرکت و چگونگی انکشاف امپریالیسم را از احکام اقتصاد سیاسی مارکسیستی کشف نکرد بلکه در پرتو این احکام به تحقیق و بررسی مشخص پدیده نو ظهور — امپریالیسم و تجزیه و تحلیل آن همت گماشت و بدینسان مارکسیسم را نیز تکامل داد. اگر جز این بود ما رکن و انگلس به کمک احکام اقتصادی قبل از ظهور پدیده امپریالیسم باید به کشف قوانین حرکت آن ناائل میشدند. پدیده سوسیال - امپریالیسم شوری و بطور کلی مسأله احیای سرمایه داری در یک کشور سوسیال - لیستی نیز از همین مقوله است، یعنی پدیده ایست نو ظهور که عوامل ظهور آن

وقوانین ویژه حرکت (یا احیای) آن مستلزم رنج و زحمت شاگردان و فسادار مارکس میباشد. باید در بر تو احکام علمی مارکسیسم - لنینیسیم به تحقیق و پیر- رسی این پدیده نوظهور و تجزیه و تحلیل آن همت گماشت و از درون آن حرکت این پدیده را تبیین کرد. این در لیاقت انقلابی بزرگی چون ما ثوتسه دون بود که با بررسی و موشکافی در این پدیده به توضیح عوامل ظهور آن و کشف قوانین حرکت آن قادر گردید و بدینسان احکام مارکسیسم - لنینیسیم را نیز تکامل دهد. آنها - ثی که با اثار به احکام مارکس و لنین که تنها تا حدودی میتوانند حرکت آینده را پیش بینی کنند در شناخت پدیده واقعی احیاء سرمایه داری در کشور - روسیا - لیستی بطور کل و مساله سوسیال امپریالیسم در شوروی بطور خاص ظفره میروند، مانند همان ها ثی هستند که با اثار به مارکس از شناخت پدیده واقعی تکامل سرمایه داری به امپریالیسم و مسائل مربوط به آن ظفره میروند.

دوم آنکه مساله احیای سرمایه داری در کشور روسیا لیستی و مشخصا مساله ظهور سوسیال امپریالیسم در شوروی ناقض همان حکم عمومی مارکس مبنی بر مسیر حرکت عمومی تاریخ روبه جلو و جنبه قسمی عقب گردهای تاریخی در چارچوب یک " حرکت عمومی تحول روبه جلو " نبوده بلکه آنرا در چارچوب کلی تر و از دیدگاه تاریخی جهانی بخوبی و با دقت کامل توجیه می کند. از دیدگاه تکامل تاریخی - جهانی جامعه بشری، در این برهه از تاریخ که تحول انقلابی جامعه سرمایه داری به جامعه کمونیستی یک دوران کامل تاریخی جهانی (و نه تاریخ منطقه ای، محلی) را در بر گرفته و در یک بستر بین المللی کار خود را صورت میدهد، احیاء سرمایه داری در کشور روسیا لیستی و ظهور سوسیال امپریالیسم تنها عقب گردی قسمی در یک حرکت عمومی روبه جلو میباشد.

۲ - مسئله مربوط به خملت قوانین اقتصادی کاپیتالیسم و سوسیالیسم

دوستان فدائی در این بخش از مقاله خود ابتدا بحثی فلسفی را پیرامون رابطه جبر و اختیار و عینی بودن قوانین حاکم بر تکامل طبیعت و جامعه پیش کشیده و سپس می نویسند: "در جامعه سوسیالیستی نیز قوانین معینی خسار از راه طبقات اجتماعی عمل میکنند و تنها طبقات در این مرحله قادر می گردند با آگاهی بر انقلابی ترین سلاح موجود، یعنی مارکسیسم - لنینیسم آگاهانه و نه بطور کور جهت مها کردن قوای طبیعت عمل کنند، در گذشته چنین نبود، در این باره این بخش از گفته انگلس، که توسط دوستان فدائی نقل شده است، جالب توجه است:

"ما ما میکه با سرخستی از شناخت طبیعت و خملت نیروهای مولده امتناع میورزیم - همچنانکه شیوه تولید سرمایه داری و مداخلین آن از آن سرباز میزنند - ایسین نیروها (یعنی "نیروهای فعال اجتماعی") ... علیرغم ما و علیه ما عمل میکنند و بر ما حکومت میکنند، ولی به محض درک طبقه تیشان، میتوانند در دست تولید کنندگان متحدان صورت حاکمان دیوآسا به خدمتگذاران مطیع تبدیل گسردند."

مقصود دوستان فدائی از این بحثها این است که ما ما مکه از "نیروهای فعال اجتماعی" (و در اینجا یعنی نیروهای مولده جامعه سرمایه داری) شناخت داشته و بر آنها حاکم باشیم قادر خواهیم بود آنها را مها ر کرده و در جهت مطلوب (یعنی سوسیالیسم) مطیع خود گردانیم. ویژگی مرحله گذار به یک جامعه سوسیالیستی آنستکه این شناخت و حرکت آگاهانه تولید کنندگان برای ساختن جامعه خود از قبیل فراهم شده است. اساسی ترین این شرایط را پرولتاریا که متحد شده و به مارکسیسم لنینیسم مجهز شده باشد نه مین میکند. روشن است اگر طبقه ای که امر ساختن سوسیالیسم را در دست گرفته و هدایت میکند، و یا درست تر گوئیم اگر حزبی که پرولتاریا را در این راه رهبری میکند، بجای مجهز بودن به مارکسیسم - لنینیسم به رویزیونیسم، یعنی به ایدئولوژی بورژوازی، مجهز شود، دیگر گفتگویی هم از ساختن سوسیالیسم نمیتوان کرد، بلکه بنا به همان گفته انگلس "نیروهای فعال اجتماعی" بجای آنکه مها رشوند علیه ما وارد عمل شده و حکومت دیوآسای

خود را تحمیل خواهد کرد. بعبارت دیگر آنها دوباره بر پایه قوانین سرمایه‌داری تکامل خود را از سر خواهد گرفت. زیرا حاکمیت رویزیونیسم، یعنی حاکمیت نیروهای که از دیدگاه بورژوازی حرکت کرده و قوا عبور زوای و سرمایه‌داری را پایه‌داری را پایه‌ریزی‌ها و اقدامات اقتصادی خود قرار میدهند، خواه ناخواه به شکل گرفتن دسته‌قلیلی که وسائل تولید را به انحصار خود درآورده و توده عظیمی که هیچ نقشی جز تولید کردن ندارند توسط آن دسته استعمار میشوند. می‌انجامد. البته تجدید حیات مناسبات و قوانین یک جامعه سرمایه‌داری در سوسیالیسم شرایط مادی معینی را لازم دارد. چنانچه شرایط مادی لازم برای حیات روابط سرمایه‌داری در جامعه موجود نباشد، یعنی اگر نیروهای مولده جامعه بر اثر انقلاب آزاد شده اند به درجه‌ای از رشد رسیده باشند که در قالب مناسبات سرمایه‌داری نتوانند در راه به شکل‌گیری طبقات ندهند، دیگر راه تجدید آن مناسبات هم بسته خواهد بود، ولی در این صورت نیازی به دیکتاتوری یک طبقه خاص، یعنی پرولتاریا، هم موجود نبوده و به همین دلیل امکان حاکمیت رویزیونیستی هم وجود نخواهد داشت. همانطور که مثلاً امکان بازگشت جامعه سرمایه‌داری انگلستان یا آمریکا به فئودالیسم موجود نیست و اگر منتهی از شاهان و اشراف فئودال راهم فرما از زیر خاک بیرون کشیده در رأس حکومت آن کشورها قرار دهند، یا فوراً به رجال سرمایه‌داری تبدیل خواهند شد و یا آنکه در همان دماول بمبوان یا دگاردوران گذشته به باغ وحش هدیه خواهند کرد. ولی اگر این حکم در باره جوامع سوسیالیستی مانند شوروی در زمان خروشف نیز صدق کند، در آن صورت منطقی هم نخواهد بود که مانند دوستان فدائی به حاکمیت رویزیونیسم قائل باشیم ولی به تجدید حیات سرمایه‌داری، که رویزیونیسم مدافع و پاسدار آن است، باور پیدا نکنیم. در این صورت دوستان فدائی ناچار خواهند شد که این تناقض را برفع یکسوحل کنند، یعنی یا از واقعیت حاکمیت رویزیونیسم در شوروی به‌الغای سوسیالیسم برسند و یا از اعتقاد به برقراری همچنانی سوسیالیسم در شوروی به‌نبود حاکمیت رویزیونیسم معتقد گردند. دوستان فدائی مینویسند: "اگر در جامعه‌ای فرما سونی غالب گردد، در آن صورت سیاستها و اعمال خلاف آن مناسبات نقش تعیین‌کننده در تغییر زیربنا ندارد. در جامعه شوروی در طی دوران حکومت لنین و تا دوره‌ای معین زیر حکومت استالین سوسیالیسم به پیروزی نرسیده بود و بنا بر این احیای سرمایه‌داری

بر مبنای خرده مالکی ممکن بود، اما پس از پیروزی سوسیالیسم در روسیه احیای سرمایه داری توسط 'گودتای نظامی' (اتحادیه صفحه ۳۳) بی معنسی است. هرگز دارو دستهای قادر نیستند، مناسبات نوینی را بوجود آورند، آنهم بر روی مناسبات مادی که امکان چنین امری را از جا معسلب نموده است."

یاسخ ما خیلی روشن است. مسئله اینست که "مناسبات مادی" موجود در کشور شوروی و سایر جوامع مشابه، "امکان چنین امری را از جا معسلب" نمی‌کرد و نگرد. ساده‌ترین دلیل آنکه اگر این امکان، یعنی امکان احیای سرمایه داری، سلب شده بود و لا دولت طبقه‌ای پرولتاریا هم ضرورت وجودی خود را از دست میداد و تا نیا مسئله‌ای هم تا مرز بی‌وفتیم در دولت و حزب شوروی، که امکان تا این حدش را هنوز فدائیان معتقدند، پیش نمیا مد. دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی دولت طبقه‌ای کارگران، درست با این دلیل در جوامع سوسیالیستی ضرورت دارد، که نیروی نیروهای طبقه‌ای مخالف و عواملی که این نیروها را پرورش داده و بحرکت وا میدارد، در این جا معه موجودند و بنا بر این اعمال دیکتاتوری بر آنها و حراست دولتی از تکامل مناسبات سوسیالیستی و راه سوسیالیستی در چنین جامعه‌ای لازم میباشد. ما به این نیروها و عوامل قبلا در همین مقاله مختصرا اشاره کرده و در جزوه "شوروی کنونی: کشور سرمایه داری و امپریالیستی" نیز بحث کافی شرح داده‌ام و بنیازی به تکرارشان نمیباشد. ولی اصولا بیاید و نظری به جوامعی که سوسیالیستی تا میده میشده‌اند، بهمین شوروی، بیافکنید! آیا نیروهای مولده جامعه‌ای مانند جامعه شوروی که از لحاظ درجه رشد اجتماعی شدن آنها چندان تفاوتی با نیروهای مولده جامعه آمریکا و حتی برخی جوامع اروپای غربی ندارند، نمیتوانند در جا راجوب روابط تولیدی یک جامعه سرمایه داری نیز بیکنند؟ طبیعا می‌کنند. چنین چیزی را در مقایسه میان نیروهای مولده یک جامعه سرمایه داری و یک جامعه فئودالی نمیتوان گفت. پس ما دامکه نیروهای طبقه‌ای مخالف در جوامع سوسیالیستی ما موجودند، ما دامکه طبقات غیر پرولتاری و در نتیجه بورژوازی و نیمه بورژوازی در جامعه میباشند و بهمین دلیل هم ضرورت دیکتاتوری طبقه پرولتاریا توجیه میکنند، امکان عینی و بر پایه آن تلاش ذهنی برای تجدید مناسبات سرمایه داری در جامعه موجود خواهد بود.

دوستان فدائی سوالی را طرح میکنند که واقعا هم اساسی است. ولی اگر

چه اساسی بودن آنها درست تشخیصی داده اند، پاسخشان نادرست است. میگویند: "سوال اساسی اینست که آیا در دورانی از حکومت استالین (۱۹۵۰) سوسیالیسم در شوروی به پیروزی رسید یا نه؟ به نظر ما چنین امری اتفاق افتاد." بدیده ما "در دورانی از حکومت استالین" در زمینه صنعتی کردن سریع و سوسیالیستی کشور و دسته جمعی کردن کشاورزی، سوسیالیسم در شوروی به پیروزی بزرگی دست یافت و دوشکل مالکیت سوسیالیستی (عموم خلقی و دسته جمعی) در اقتصا دغلبه یافت. لیکن این پیروزی بمعنای پیروزی کامل و خدشه ناپذیر سوسیالیسم، بمعنای پیروزی نهائی سوسیالیسم، در شوروی نبود. هنوز طبقات و مبارزه بین طبقات وجود داشت و از لحاظ مادی شرایط برای نیرو گرفتن و شکل گیری دوباره نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی، انحطاط بورژوازی در میان کارمندان دولتی و حزبی و مدیریت های کارخانجات و کلخورها و تاشیرون نفوذ مخرب آنها در میان حسیستی کارگران، موجود بود. تغییر شکل حقوقی مالکیت، مصادره بورژوازی و کولاکها و دسته جمعی شدن اقتصا دخرده بورژوازی هنوز مضمون سوسیالیستی روابط تولید و رهبری متحده تولیدکنندگان را در اقتصا د تضمین نمیکند. برای این منظور باید اولاً توده های زحمتکش به مورسیاست، اقتصا دو فرهنگ جامعه هر چه بیشتر کشیده شوند و در این زمینه ها رهبری متحده آنها اعمال کنند و تماماً سی تفاهت های موجود در میان آنها (بویژه کارگر و دهقان، زحمتکشان و روشنفکران) در روابطشان با ابزار تولید زائل گردد؛ ثانیاً مالکیت دسته جمعی به مالکیت عموم خلقی ارتقاء یافته، تفاهت موجود میان اقتصا دشهری و روستائی زائل شده و تماماً اقتصا د جامعه در یک واحد مشترک تماماً خلقی ادغام گردد؛ ثانیاً نیروهای مولده جامعه به چنان درجه بالائی از رشد برسند که امکان بازگشت به روابط استعماری براساس آنها، امکان حیات یا تجدید حیات حقوق و ضوابط بورژوازی دیگر میسر نباشد. روشن است در جامعه شوروی در آن دورانی که از آن صحبت میکنیم هنوز هیچیک از سه مسئله بالا حل نشده بود بلکه تنها تلاشهایی در این سمت صورت گرفته بود و هنوز خیلی کار داشت تا به این نتایج برسد و یا حتی تقریباً برسد. بدین مفهوم هنوز پیروزی بدست نیامده بود.

به همین دلیل ما دام که این مسائل حل نشده به دولت طبقه کارگر، که بر عکس همه دولتهای گذشته یک دولت گذار میباشد، تکیه داشت. ما رکنی تماماً دورانی

بین دو جامعه سرمایه داری و کمونیسم را بعنوان یک مرحله گذار انقلابی اولی
 بدیگری معرفی میکند و بهمین دلیل برای تمامی این دوران وجود دیکتاتوری
 طبقاتی کارگران را ضرور می شمارد. لنین نیز در "دولت و انقلاب" می نویسد که
 دولت دیکتاتوری طبقه کارگر "نه تنها برای پرولتاریا که بورژوازی را از گون
 ساخته است بلکه همچنین برای تمام دوره تاریخی که سرمایه داری را از جامعه
 بدون طبقات یعنی از کمونیسم جدا میکند ضروری میباشد". از گفته های مارکس و
 لنین چه نتیجه ای میتوان گرفت. از آنها این نتیجه را میتوان گرفت که در تمام
 این دوران تاریخی تا رسیدن به کمونیسم، به جا معای بی طبقات، به جا معای
 که همه آن مسائلی را که فوقا طرح کردیم حل شده باشد، دولت یک طبقه خاص، اعمال
 دیکتاتوری لازم است و اینکه این دوران یک دوران گذار انقلابی، یک دوران
 انقلاب اجتماعی میباشد. اگر جز این بود، اگر با دگرگونی شکل حقوقی مالکیت و
 برچیده شدن بساط استثمار بورژوازی، دیگر امکان و راهی برای بازگشت به
 گذشته نبود، این دوران گذار عملا به سر رسیده و به دیکتاتوری یک طبقه و به دولت
 بطور کلی نیز نیازی پیش نمی آمد. ولی این نه با واقعیت مبارزه طبقات در
 جوامع سوسیالیستی پیشین از جمله شوروی و نه با احکام مارکس و انگلس، که به بر
 قرار دیکتاتوری طبقه کارگر را پس از خاتمه دادن به استثمار بورژوازی و غلبه
 اشکال مالکیت سوسیالیستی، تا نایل به جامعه بی طبقات ضرور می شمارند و هنوز
 جامعه را در دوران انقلابی تبدیل شدن یکی به دیگری، سرمایه داری به کمونیسم،
 معرفی میکنند، جز در نمی آید. روشن است در این دوران تاریخی، در مرحله ای
 از آن، اگر دولت خصلت خاص طبقاتی خود را از دست دهد، بجای پرولتاریا به
 بورژوازی خدمت کند، بجای مارکسیسم - لنینیسم رویزونیسم جا کم گردد، آن
 فرایند تبدیل شدن یکی به دیگری جهت خلاف خود را خواهد پیمود، یعنی انقلاب
 اجتماعی، که تنها در این دوران گذار را در بر میگیرد، مانند وضع مشابه در انقلابهای
 دیگر شکست خواهد خورد. آری بیک مفهوم "اگر در جامعه فورما سیونی غالب گردد"،
 سیاست دولت و حزب جا کم قار به با زگرداندن تاریخ به صورت بندی قبل از آن
 نمیشد، مثلا جامعه سرمایه داری نمیتواند به جا مع فئودالی برگردد. ولی
 مسئله اینست که دوران سوسیالیسم یک دوران گذار، یک دوران تبدیل انقلابی
 یک جامعه به جامعه دیگر، یک دوران دگرگونی یک صورت بندی بیک صورت بندی

دیگر، طی یک مدت نسبتاً طولانی بوده و در نتیجه عامل تصمیم‌گیرنده و خلاصه حزب و دولت نقش اساسی در تعیین سمت و سیر پیروزی و شکست این تبدیل انقلابی دارند. وظیفه دولت و هیئت حاکمه در جامعه سرمایه‌داری اساساً حفظ تمامیت و بقای مناسبات اجتماعی جامعه سرمایه‌داری و مقابله با دشمنان طبقاتی درون همان جامعه است، درحالی‌که وظیفه دولت و حزب حاکم در جامعه سوسیالیستی اساساً تبدیل انقلابی مناسبات اجتماعی و مقابله با دشمنان طبقاتی جامعه قبلی می‌باشد، درست مانند شرایط هر انقلاب دیگری. بنا براین اینکه ما در جزوه خود گفته ایم رویزیونیسم و خروشچی شوروی را از پایگاه انقلاب پرولتاریا و خلفا به یک پایگاه ضدانقلاب، بورژوازی و ارتجاع دگرگون ساخته است، برخلاف قضایای سنجیده دوستان فدائی، "ذهنی‌گری و پریها دادن به نقش سیاست در قبالی اقتصاد نبوده، بلکه بر پایه شناخت تفاوت عظیم میان آنچه ما بنا می‌جوامع سوسیالیستی می‌نامیم و جوامع طبقاتی معمولی، نقش و وظیفه تاریخی دولت و حزب در این جوامع و نقش سیاست در رهبری و حل مسائل یک انقلاب، یک دوران انقلابی، نهاده شده است.

دوستان فدائی با اشاره به بحثی که درباره رابطه سیاست و اقتصاد در صفحه ۱۳ از جزوه "شوروی کنونی..." شده است نتیجه می‌گیرند که ما به "ذهنی‌گری و پریها دادن به نقش سیاست در قبالی اقتصاد" دچار شده و نقش تعیین‌کننده اقتصاد را نادیده گرفته‌ایم، درحالی‌که بنا به گفته‌ای که از لنین نقل کرده‌اند "هر رو بنای سیاسی... در آخرین تحلیل بر بنیاد مناسبات تولیدی جامعه تعیین می‌گردد." رفقاً از این مطلب می‌خواهند این نتیجه را بگیرند که بنا براین سیاست یا روبنای رویزیونیستی (یعنی بورژوازی) نمیتواند اقتصاد یا زیربنای سوسیالیستی را دگرگون سازد. البته کوشش ما در پاسخ دادن به نتیجه‌گیری بی‌معنای دوستان فدائی تکراری است، لیکن به نکاتی در اینجا اشاره می‌کنیم. نکته اول اینکه در صفحه ۱۳ آنچه را ما با اشاره به نظرات لنین طرح کرده‌ایم درست نفهمیده‌اند. رویزیونیست‌های شوروی برای انکار نقش رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی حزب در دوران سوسیالیسم جعلیاتی را بنام "توافق اقتصاد در سیاست در دوره سوسیالیسم" مطرح داشته و خروشچ گفته بود که "ما به صراحت می‌گوئیم که مسئله اساسی در کارهای سازمان‌های حزبی تولید می‌باشد."

این نظرات که تکرار همان اباطیل ضد مارکسیستی یوخارین و تروتسکی — بود مدتها قبل توسط لنین بعنوان "فرا موش کردن الفبای مارکسیسم"، چیزها بی که شنیدن آنها "ازدهان یک مارکسیست کاملاً غیرمجاز" است، افشا شده بود. بنا به گفته لنین "سیاست بیان فشرده اقتصاد دست... سیاست نمیتوانند بر اقتصاد توفیق نداشته باشد". آنها که مانند تروتسکی و یوخارین (وبعداً خروشچف) به بیانه اهمیت افزایش تولید و نقش تعیین کننده اقتصاد را از دیدگاه یا اصطلاح صرفاً اقتصادی به مسائل تولید و اقتصاد در سوسیالیسم می نگردند عملاً سیاست بورژوازی را طرح میکنند، بمقام رهبری پرولتاریا در اقتصاد کارگری ندارند و در نتیجه قدرت طبقه و سمت گیری سوسیالیستی جامعه را به مخاطره میاندازند. بنا به گفته لنین "بدون برخورد سیاسی مناسبی به موضوع [بهر موضوعی]، طبقه مربوط نمیتواند قدرتش را حفظ کند، و در نتیجه نمیتواند مسائل اقتصادی خودش را حل کند". لنین در همان کتابی که ما وفدا ثیان هردو برای اثبات نظر خود بدان مراجعه کرده ایم به روشنی طرح کرده است که یک برخورد سیاسی نادرست و به طریق اولی یک سیاست رویزیونیستی و بورژوازی "قدرت شوروی را ویران خواهد ساخت و دیکتاتوری پرولتاریا را کله معلق میسازد". یعنی درست همان طوریکه خروشچف و دارودسته خائن او کرده اند!

نکته دوم اینکه دوستان فدائی از تعیین کننده بودن نقش اقتصاد دوزیر بنا عجب نتیجه پوچی را میکینند. اگر با منطق ایشان پیش برویم میتوان گفت چون در آخرین تحلیل اقتصاد است که سیاست و روبینا را تعیین میکند، پس اقتصاد سوسیالیستی شوروی نیز نمیتواند به حاکمیت رویزیونیستی پا دهد و قطعاً اینجائی هم که حکومت میکنند رویزیونیست تعیین کنند. این تناقض در اندیشه فدائی را با ردیگر هم خاطر نشان ساختیم و گفتیم دوستان فدائی بر طبق این منطق غیر سر دبالکتیکی خود دیگر چرا از رویزیونیسم حاکم در دولت و حزب شوروی سخن میرا شنند و بایده یک یا زه خیال خود را در این باره راحت کرده لافا ثلاث جعلی رهبران شوروی و عملشان را مانند حزب توده و شیز "آفرینندگی" هایشان را در مارکسیسم بپذیرند. دوستان فدائی سه چیز را درک نکرده و نفهمیده اند: اولاً رابطه سیاست و اقتصاد در درست درک نمیکنند. اقتصاد اساس حاکمیت یک طبقه و سیاست نقش رهبری کنندگی را دارد. اقتصاد سرمایه داری نمیتواند با رهبری سیاست پرولتری

به حیات خود ادا مدهد و قطعا به تحول سوسیالیستی دجا رخا اهد شد و با آنکه حای خود را به سیاست بورژواشی خواهد داد. اقتضا دسوسیالیستی نمیتواند با رهبری سیاست بورژواشی به حیات خود ادا مدهد و قطعا به تحول بورژواشی دجا خواهد شد و با جای خود را به سیاست پرولتری خواهد داد. آنچه این تناقض را حل میکنند مبارزه بین طبقات است. ثانیاً نقش تعیین کنندگی و اساسی اقتضا دوریربنا بطور کلی و این واقعیت که بهر حال اقتضا در آخرین تحلیل و در درازمیت جهت گیری سیاسی جامعه را تعیین میکند، به معنای آن نیست که تحت هیچ شرایطی سیاست و روبنای سیاسی به عامل تعیین کننده سیر تحولات آتی یک جامعه تبدیل نمیشود. مثلاً هنگامیکه زیربنا دجا ر تحولات سوسیالیستی شده و روبنای سیاسی در تحول خود عقب مانده و از سوی نیروهای بورژواشی و رویزیونیستی مفاومت شدید در برابر تحول آن صورت میگیرد، در اینجا روسنا به مانعی در برابر تکامل زیربنا تبدیل گشته و در نتیجه تحول روبنا، اینکه آیا بورژوازی یا پرولتاریا کدامیک در کشاکش خود پیروز در آیند، سیر آتی تکامل زیربنا را تعیین خواهد کرد. ثالثاً دوستان فدائشی اصولاً چه نیازی به بقا و ادا مدهدیکتا توری طبقه کارگردر تمامی دوران سوسیالیسم میبینند، اگر اقتضا دوریربنا ی سوسیالیستی خود بخود کار خود را خواهد کرد؟! چه نیازی به مقام رهبری تولیدکنندگان کسبه متحد شده و به ما رکسیسم - لنینیسم مجهز باشند پیش آمده، که با رهبری مشتاقی قشر ممتاز که به رویزیونیسم، یعنی به فدما رکسیسم - لنینیسم، مجهزند، نمیتوانند انجام بگیرد؟! اگر دیده شما پرولتاریا پس از غلبه ما لکیت سوسیالیستی و رفع استثمار در جامعه قادر به حل مسائل اقتصادی به کمک رویزیونیسم و سوسیالیست رویزیونیستی هم میباشد، چرا به کمک رویزیونیسم و سیاست رویزیونیستی نتواند از همان ابتدا کار خود را صورت دهد؟ شما میگوئید پس از غلبه ما لکیت سوسیالیستی و رفع استثمار دیگر زمینه عینی برای بازگشت وجود ندارد ولی در این صورت زمینده عینی برای طبقات هم نبوده و در نتیجه دولت طبقاتی و همراه با آن مسئله ای به نام رویزیونیسم هم با ید زائل گردد. از هر طرف به مسئله شما نگاه میکنیم به تناقض بر میخوریم.

برای دوستان فدائشی این مسئله پیروزی سوسیالیسم در عصر استالین "سنگینی" زیادی پیدا کرده است، بطوریکه هر بحثی که در نهائی بودن و قطعی

بودن این پیروزی تردیدکنندگان غیرقابل تصور است. این دوستان
 میپرسند پس "چرا تروتسکیستها با این امر"، یعنی با پیروزی سوسیالیسم در شوروی
 "مخالفت مینمودند". ولی این دوستان نمیگویند که مساله امکان پیروزی
 سوسیالیسم در شوروی، که تروتسکیستها با آن مخالف بودند، به مساله تعیین درجه
 این پیروزی که در واقعیت بدست آورده است، چه ربطی دارد. سوسیالیسم قطعا در
 کشوری که تحت رهبری پرولتاریا قرار دارد پیروز میشود. البته این نکته هم هست که
 پیروزی نهائی آن، یعنی رهائی سوسیالیسم از بلایا، فشارها و خطرات ایدئو-
 لوزیک، سیاسی و نظامی جهان سرمایه داری تنها در مقیاس جهانی و در شرایط نا-
 بودی نظام سرمایه داری در جهان میسر است و این مطلبی است که استالین و پیش
 از وی لنین بدروشنی طرح کرده اند. لیکن پیروزی کامل سوسیالیسم در کشور-
 های زیردیکتاتوری پرولتاریا، یعنی گذار سرمایه داری در این کشورها به جامعه
 بی طبقات کمونیستی، نیز یک دوران طولانی را طلب میکند و صرفا با تغییر شکل
 مالکیت و حذف بورژوازی و استثمار را از اقتصاد نمیتوان از توفیق
 کامل، از منتفی شدن مبارزه طبقات، که با خود خطر شکست پرولتاریا
 را نیز در این مبارزه همراه دارد، گفتگو کرد.

دوستان فدائی تنها حکم میدهند و به تحقیق و تحلیل عملی مسائل
 کاری ندارند. ایشان پس از سیاه کردن دو صفحه از نشریه خود در توضیح قوانین
 اساسی تولیدکالائی، سرمایه داری و سوسیالیستی و تفاوت میان
 آنها سرانجام با تکیه برگفته انگلس درباره "سازمان جدید اجتماعی سوسیالیسم"
 می نویسند که در سوسیالیسم :

"۱ - تولید بدست کلیه جامعه انجام میگردد، مالکیت عمومی وسائل
 تولید مرعی شود.

"۲ - اقتصاد از روی نقشه ثابت بر طبق احتیاجات عمومی اداره شود.

"آیا این هر دو در شوروی وجود دارد؟"

و خیلی ساده پاسخ میدهند "بلی". و با زهم تاکید میکنند: "آری سوسیالیسم
 در شوروی وجود دارد." چگونه این حکم را صادر میکنند، خدا میداند؟ به زعم ایشان
 "برخوردیه انحرافات رویزیونیستی" در شوروی نیز "در چارچوب چنین سازمان
 تولید اجتماعی" یعنی سازمان تولید اجتماعی سوسیالیسم،

"قابل تبیین است"؛ ولی تبیین نمیکنند؟! گری پاسخ دادن به این مسائل بهمن سادگی است ما هم میگوئیم: "خبر! سوسیالیسم در شوروی وجود ندارد، و آن دوشروط انگلس هم در این کشور صدق نمیکنند." بنیائیدو ثابت کنید که آری!

ما در جزوه خود حکم ندادیم. ما ثابت کرده ایم که خبر! ما انحرافات روبروی نیستی در شوروی را تبیین کرده ایم و آنها را به وجود طبقات و مبارزه طبقات در جامعه شوروی مربوط ساخته ایم. ما دلیل و مدرک آورده ایم و به تحلیل علمی قضا یا کوشیده ایم. همینطور که همیشه در حکم دادیم گفت: "آری سوسیالیسم در شوروی وجود دارد"، بلی شروط انگلس در شوروی برقرار است و والسلام! در شوروی کنونی اولاً تولید بدست کلیه جامعه یعنی بصورت سازمان واحد تولید اجتماعی که تولید کنندگان متحداً آرا برآوردند، وجود نداشته، حتی در شوروی "عصا ستالین" هم بنا به گفته خود استالین وجود نداشت بلکه در آن زمان تنها در این سمت تلاشهایی صورت گرفته بود. معلوم نیست دوستان فدائی چطور که سادهاغ تراز آش شده چیزی را که حتی خود رهبران شوروی چه در گذشته و چه در حال، چه در زمان شوروی واقعا سوسیالیستی و چه در زمان شوروی که ذبا سوسیالیستی، مدعیش نبوده اند، بعنوان یک واقعیت به خوانندگان نشان قالب میکنند. در "تولید بدست کلیه جامعه"، با منظوری که انگلس از آن دارد، دیگر اثری از مبادله کالائی و قانون ارزش و این چیزها موجود نیست. در حالیکه در شوروی عصا ستالین این چیزها همه وجود داشت و تنبیه جهت محدود کردن آنها و تنبیه مین شرایط مادی لازم برای کنار رفتن آنها طی یک مدت طولانی کامر شده میشد، و در شوروی عصر خروش و جف و برزنف نیز این چیزها همه جا نبوده و همه جا رواج داشته و خود رهبران شوروی در ضرورت رواج آنها میتوان به اصطلاح مصالح لازم برای "گذار به کمونیسم" گذاشتن خودشان بسیار سروده اند. ثانیاً مالکیت عمومی وسائل تولید، در بعدی که ما رکن و انگلس طرح کرده اند، نه در شوروی استالینی و نه شوروی کنونی، در هیچکدام پدیدار نگشته، بلکه رهبران شوروی چه در گذشته و چه در حال حاضر معتقد به وجود دو نوع اساسی مالکیت عموم خلقی و دسته جمعی، همراه نوع تبعی و جزئی مالکیت های فردی، بوده اند. در اینجا نیز دوستان که سادهاغ تراز آش شده اند، اما مالکیت عموم خلقی نیز تنها هنگامی واقعا عمومی است که دارای مضمونی سوسیالیستی باشد یعنی روابط انسانها در تولید بر اساس بهره دهی و بهره گشتی نبوده، کار از حالت کالائی خارج شده و تولید

کنندگان متحداً اداره تولید را با هدف ارضای احتیاجات مادی و فرهنگی جامعه دست داشته باشند، والا این "مالکیت عمومی" تنها اسما عمومی بوده حال آنکه واقعاً همان مالکیت انحصاری دولتی، که دارای مضمونی سرمایه‌داریست، می‌باشد - یعنی همان چیزی که در مورد مالکیت‌های عمومی شوروی کنونی صدق میکند و ما شرح و تفصیل آنرا همراه با بررسی نمونه‌ای موسسات تولیدی دولتی شوروی در جزوه "شوروی کنونی ...". آورده‌ایم. ثالثاً "اقتصاد زروی نقشه ثابت برطبق احتیاجات عمومی" در کشور شوروی کنونی اداره نشده و بلکه براساس حتی گفته خود رهبران شوروی و اقتصاددانان نقشه اقتصادی بر استقلال عمل و لینکا شده موسسات و واحدهای تولیدی، که در دخل و خرج و خرید و فروش ابزار تولید و استفاده و اخراج کارگر آزادی عمل دارند، اتکاء داشته و هدف مرکزی آنها وهم چنین هدف مرکزی نقشه اقتصادی بقول خروشچف "از صدر تا ذیل" متوجه بالابردن بازده تولید بطور کلی و افزایش سود می‌باشد. اینها با زمائلی است که ما به اندازه کافی و با استناد به منابع خود شوروی در جزوه "شوروی کنونی..." بررسی کرده - ایم و نیازی به تکرارشان نمی‌باشد. به عبارت دیگر نقشه اقتصادی شوروی چیزی جز برنامهریزی دولتی بورژوازی در یک اقتصاد سرمایه‌داری دولتی نمی‌باشد. با این ترتیب این حکم شما دوستان قداشی، که "آری سوسیالیسم در شوروی وجود دارد"، بسیار حکم توخالی و "آری" گفتن تان بس نسجیده است.

۴- تولیدکالای و نقش آن در سوسیالیسم

دوستان فدائی زیر عنوان بالا ابتداء سؤال میکنند: "آیا درجسایا معه سوسیالیستی تولیدکالای میتواند موجودیا شد؟" سپس برای آنکه نشان دهندیا سخ ما به این سؤال چه میباید از جزوه "شوروی کنونی: یک کشور سرمایه داری وامیر... یالیستی" تکه ای را جدا کرده بشرح زیر نقل میکنند:

"رویزیونیستها حتی با رافرا ترکذارده 'ناگهان' برای 'روابط کالای پولی'، که هر آدمی که فقط نام کالا و پول را هم شنیده باشد میداند ربطی به مقوله سوسیالیسم ندارد، 'محتوی نوینی' قائل شدند. 'محتوی نوین'!!! کم نمانده بود که دیگر علنا بگویند که روابط بهره کشی سرمایه داری هم 'محتوی نوین' پیدا کرده است! این 'محتوی نوین' واقعا آدم را کلافه میسازد. این بنده بازی با مفاهیم اقتصای درباره هر مقوله مربوط به تولیدکالای و سرمایه داری توسط رویزیونیستها، شوروی و مدافعان گوناگونشان به نمایش گذارده شده است. مثلا یکی از اقتم دانان رویزیونیست شوروی ناگهان مینویسد: 'در تحت سوسیالیسم ما از یک قانون روابط کالایی - پولی، و از یک قانون ارزشی، با یک مضمون و نقش اجتماعی سراپا متفاوت با آنچه در تحت سرمایه داریست صحبت میکنیم. قانون ارزش و روابط کالایی بی که مانده آن هرگز در تاریخ وجود نداشته است...'. عبارتهای ساده، خود قانون ارزش، قانون سوسیالیسم میباید شود. عادتا، انگلس هم میسازد مهمل گفته باشد، هنگامیکه برضد دورینگ نوشت: 'قانون ارزش درست قانون اساسی تولیدکالای، پس همچنین قانون عالیترین شکل آن، تولید سرمایه داری است.'"

پس از نقل مطالب بالا از جزوه ما مینویسد: "رفقای اتحادیه بدنیاال آن چندین صفحه نیز درباره همین مقولات مینویسند. ما تصور کردیم که چنین جماعات آتشینی واقعا بر مبنای تحلیل از مقولات و مضامین استوار است و حداقل بسا بینش بنیادگذاران تز سوسیالیامیر یالیسم مطالبقت دارد. اما چنین نیست

ما نوسه دون در همان انتقاد سرا افتما دسای استالین منوبند :
"مردمی که از کالاهای می‌ترسند از سرما به داری می‌ترسند. آنان نمیدانند که
پس از آن بودی سرما به داری ما میتوانیم روابط کالائی را در مقیاس بزرگ گسترش
دهیم... الخ" و باز ما شو: "...آیا تولید کالائی میتواند از رفیدی برای
توسعه تولید سوسیالیستی بکار رود؟ من فکر میکنم تولید کالائی به بهترین وجهی
قادراست چنین کاری را در خدمت سوسیالیسم انجام دهد..."

نتیجه اینکه بزعم دوستان فدائی: "بنظر میرسد ما شو بورژوا خود مدافع
این تزااست که: 'در تحت سوسیالیسم ما از یک قانون روابط کالائی - پولی، و از
یک قانون ارزشی، با یک مضمون و نقش اجتماعی سراپا متفاوت با آنچه در تحت
سرما به داریست صحبت میکنیم، قانون ارزش و روابط کالائی که ما ننده آن هرگز
در تاریخ وجود نداشته است"

و اما دوستان فدائی "سوغاتهای عجیبتری" نیز برای ما که از سوسیالیسم
هیچ نمی‌فهمیم دارند، که این یکی از استالین است. وی در کتاب "مسائل اقتصادی
سوسیالیسم" گفته است: "تولید کالائی ما، تولید کالائی عادی نیست بلکه تولید
کالائی نوع خاصی است..."

پس از قضا حرفهای ما با حرفهای ما شو استالین در تضاد افتاده است! عجبا!
عجبا بر این منتقدان عزیز ما که مسئله آنان اطلاع درک و فهم مطالب نبوده بلکه
صرفا مغلطه است. ما درک رویزیونیستی از کالابول و تحریفی را که رویزیونیستهای
شوروی در مضمون و معنای مباهله کالائی و قانون تولید کالائی مرتکب شده اند
افشا کرده ایم و حال آنکه این دوستان از حرفهای ما نتیجه میگیرند که گویا ما ضرورت
استفاده از مباهله کالابول و ما ننده آنها را در یک جامعه سوسیالیستی، یعنی در
جامعهای که با دوران گذار از سرما به داری به جامعه بی طبقه کمونیستی مشخص می-
شود، نمی‌بینیم و قبول نداریم!

خواننده اگر علاقه بمطلب دارد بهتر است به جزوه ما رجوع کرده موضوع را دقیقاً
مطالعه کند و سپس آنها را با حرفهای ما شو استالین، که تا بجا علیه ما نقل شده اند،
مقایسه کند.

رویزیونیستهای شوروی درباره نقش و مضمون مباهله کالائی و تولید کالائی
چه گفته اند؟ ما چه گفته ایم؟ استالین و ما شو در این باره ها چه بیگویند؟
خروشغ زیر عنوان برنا مهر بری برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم گفته

بود: "در امر ساختن کمونیسیم باید از روابط کالائی - پولی موافق با محتوی نوینی که در دوران سوسیالیسم ذاتی این روابط است تمام و کمال استفاده کرده کرد..." (این گفته با ذکر منبع در جزوه ما آمده است):

رویزیونیستها با زگفته بودند که "مضمون و نقش اجتماعی" قانون روابط کالائی - پولی یا قانون ارزش در تحت سرمایه داری و در تحت سوسیالیسم "سراپا متفاوت" میباشد. (ایضا نگاه کنید به جزوه ما).

ببینیم نظراستالین و ما شود درباره این مطالب که گویا در گزاریه کمونیسیم باید روابط کالائی گسترش یابد و اینکه تولید کالائی و مبادله کالائی در سوسیالیسم دارای "محتوی نوین" و مضمون و نقشی "سراپا متفاوت" با سرمایه داری میشوند چه میباشد:

۱ - استالین در همان "مسائل اقتصادی سوسیالیسم" میگوید: "گرایش کالائی با دورنمای انتقال از سوسیالیسم ب کمونیسیم مانع از جمع است. آنها گویا تصور میکنند که ما وجود گرایش کالائی هم میتوانیم ننند از سوسیالیسم به کمونیسیم عبور کنند. بعبارت دیگر استالین گزاریه کمونیسیم و گرایش کالائی را برخلاف خروشچف کلاش مانع هم میبیند.

۲ - ما خود همان نقد خود بر کتاب "مسائل اقتصادی سوسیالیسم" استالین میگوید: "گرایش کالائی، شکل کالائی، قانون ارزش، اینها... نمیتوانند بیک - با رهنما بودن، با وجود این واقعیت که آنها مقولات بورژوازی هستند... (البته منظور ما خود اینها استفاده از این مقولات در مرحله ساختن سوسیالیسم است که نظر استالین هم بوده). بعبارت دیگر ما ثومعتقد نیستیم مبادله کالائی و قانون تولید کالائی دارای "محتوی نوین" و مضمون و نقشی "سراپا متفاوت" در سوسیالیسم می-باشند. آنها همان "مقولات بورژوازی" اند منتها نمیتوانند بیکباره رهنما باشند، یعنی تدریجا و طی یک دوره نسبتا طولانی از هستی میافتند.

پس برخاستن ما به مهملات خروشچف و دارودسته اش در این باره با حرفه های استالین و ما ثومطابق است. از این گذشته خواننده خود نظر دهد: آیا روابط و قوانین نوینی که بعنوان بقایای تولید سرمایه داری و کالائی در سوسیالیسم موجود است، هر چند بی مانا به بقایای که موجودیستشان تا مرحله معینی از تکامل جامعه سوسیالیستی ضرورت داشته منتها بتدریج و پس از فراهم شدن زمینه مادی لازم از بین میروند، بناگهان مضمون نوین و معنای سراپا متفاوت میگیرند؟ آیا این تعبیر سیرات

جعلی رویونیستها برده‌مانری برای گسترش جنبه قانونی دادن به این بقا -
سای سرمایه‌داری و کالائی نمیباشد؟

دوستان فدائی توجه نمیکنند که رویونیستهای شوروی برای روابط
کالائی - بولی دروسبالیسم "مضمون نوینی" قائلند و آنرا "سرایا متفلساوت"
یعنی تمام و کمال، از بیخ و بن، متفاوت با همین روابط در سرمایه‌داری می -
دانند و از ضرورت گسترش این روابط برای نیل به کمونیسم دم میزنند؛ درحالی -
لیکه ما نوشته‌دو از این مقولات بعنوان "افزار مفیدی"، که در شرایط ساختمان
سوسبالیسم در شوروی و چین با یدهمچنان بکار گرفته شوند، از مقولاتی که علی‌رغم
شورژواکی بودنشان، یعنی علی‌رغم اینکه همان مضمون سابق را دارند و سراپا
متفاوت نیستند، تنها بتدریج میتوانند بی اعتبار گردند، گفتگو میدارد. همین
قضاوت صحیح ما شورا استالین نیز عینا در کتاب "مسائل اقتصادی سوسبالیسم"
مطرح کرده است. دیگر اینکه استالین نیز هنگامیکه در سوسبالیسم از "تولید کالائی
نوع خاص" صحبت میکند، منظورش "مضمون نوینی" پیدا کردن تولید کالائی نیست،
بلکه همان‌طور که خودش در همان کتاب در پی نقل قولی که دوستان فدائی از وی
آورده اند میگوید: "نوع خاص"، یعنی اولاً تولید کالائی در سوسبالیسم بدون حضور
سرمایه‌داران انجام میگیرد، ثانیاً دامنه عمل آن محدود است و ثالثاً در خدمت
احتیاجات تکامل تولید سوسبالیستی در آورده شده‌اند. بنا بر این ما کاملاً ملاحظه
داریم مح رویونیستهای شوروی را بگیریم و بگوئیم حضرات به بتدبازی بسا
مفاهیم اقتصادی مشغولند و در این باره آنها را باطن و خشم بگوئیم.

دوستان فدائی ایضا به بحث ما علیه اقدامات خائنانه خروچف و دارو -
دسته اش در زمینه مسائلی از قبیل انگیزه مادی، سود و مانند آنها تاخته، آنرا
تحریف کرده و می‌نویسند که اینها (یعنی ما) "به هرگونه رقابت و انگیزه شخصی ما -
دی و اصول تجاری و سودآوری حمله می‌ورزند". آنگاه برای رد کردن چیزی که
تحریف کرده اند به لنین و ما شواستناد می‌جویند. نگاه کنید! لنین قائل به
"مبادله آزره خرید و فروش" بین شهرودها است و از "مبادلات کالائی و قانون آرزش"
بعنوان "ابزار توسعه دهنده تولید و وسیله کمک دوران انتقال" گفتگو میدارد. ما شو
سربه "حفظ تولید کالائی و مبادله کالائی" در دوران انتقال با و ردارد. نگاه
کنید! لنین در باره انگیزه شخصی مادی چه نوشته است: "ما در سوادمان انتظار
داشتم تولید در پرورش و شوق عمومی به حرکت درآید لیکن بعدها دریا فحشیم که

انگیزه شخصی نیز به افزایش بازده کمک خواهد کرد. "با رنگه کنید! لنین در باره رقابت هم گفته است "سوسیالیسم برای نخستین بار راه را برای رقابت در مقیاس حقیقتاً توده‌ای باز میکند." دوستان فدائی، که گویا مح گرفته باشند بیسابقه ای حق بجانب مینویسند که با این ترتیب "شاید لنین نیز که از نفع شخصی، انگیزه شخصی و اصول تجاری، برای ساختن اقتصاد ملی صحبت میکند، در جهت احیا سرمایه‌داری، در روسیه کامیاب می‌باشد. شاید! شاید! از این جوانان بی اطلاع از مارکسیسم می‌توان انتظار داشت به هر کسی منجمله لنین چه برچسب‌هایی بچسباند."

آیا واقعاً اینطور است؟ ببینیم این جوانان "با اطلاع" از مارکسیسم، که لاپلاط‌لغات خروشچف و مشتق‌های آن را با نظرات علمی لنین یکی می‌پندارند، به لنین چه برچسبی چسبانده‌اند.

اولاد در زمینه تولید کالائی و مبادله کالائی: لنین و استالین و ماژو، که برخی از گفته‌هایشان را دوستان فدائی نقل کرده‌اند، همه یک چیز می‌گویند و آن اینکه از روابط کالائی و تجارت در دورا نگذاریم سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در دورا ران ساختن سوسیالیسم، می‌توان و باید استقا ده کرد، و حتی در مورد چین عقب مانده که راه سوسیالیستی را پیش گرفته بود تا حدی گسترش وسیع آنها لازم است، و تنها بتدریج و با آماده شدن زمینه مادی لازم می‌توان حکم بر بی اعتبار شدن آنها داد. ولی خروشچف و باندا وجه کرده و چه گفته‌اند: آنها نه تنها آن بخش از ابزار تولید را، چه در موسسات دولتی و چه در کلخوزها، که از گردش کالائی خارج شده بود و از گردش کالائی کردن و تکاملی را که سوسیالیسم در زمینه تحدید تولید کالائی و مبادله کالائی دیده بود در خلاف جهت خود تغییر دادند، بلکه اصولاً این یا وه را مطرح داشتند که گذار به کمونیسم نه آنکه با گردش کالائی مانع از جمع است (استالین) و بنا بر این باید راه زوال بگیرد، بلکه بالعکس باید تمام و کمال بکار گرفته شود و گسترش یابد.

در اینجا لازم است به تحریف و بی‌انصافی دیگر دوستان فدائی در ایسین زمینه اشاره کنیم. ایشان با اشاره به گفته‌ای از ماژو که "ما با تولید کالائی موافقیم، همینطور با قانون ارزش و دیگر نکات، اما همچنین نکاتی را مورد سؤال قرار می‌دهیم. تولید کالائی لزوماً تنها به ابزار مصرفی محدود نمی‌شود و "شرایط موجودیت کالاهای کالا توسط استالین توضیح داده نشده است. موجودیت

دو نظام مالکیت پیش شرط اصلی برای تولید کالای است، اما تولید کالای در تحلیل نهائی مربوط به قدرت تولید می‌باشد... " نتیجه میگیرند که پس :
 "ما ثوئسه دون برخلاف استالین زمینه تولید کالای را در سیستم سوسیال-لیستی تنها منحصر بوجود کلخوزی در روستا و تولید اشتراکی و ابزار اشتراکی در بخش صنعتی نمیداند" و اینکه نظر "حزب کمونیست شوروی در زمان خروشچف و کاسیگین" در این زمینه "منطبق با نظر ما ثوئسه دون می‌باشد."
 بیاید ببینیم مورد نظر ما ثوآن اختلاف جعلی که با استناد به یادداشت های ما ثویر کتاب "مسائل اقتصادی سوسیالیسم" در این زمینه میان نظریات ما ثو و استالین پیدا کرده اند چه می‌باشد؟ اولاً این یادداشت های ما ثو هنوز رسماً چاپ نشده و میان چاپ های غیر رسمی آنها هماهنگی کامل نیست؛ مثلاً همان اولین جمله نقل شده دوستان فدائی از ما ثو، که میگوید "ما با تولید کالای موافقیم... الخ" در چاپ دیگر بدین صورت آمده است: "در باره تولید کالای و قانون ارزش استالین نظراتی را داشته که ما خودمان تأیید نمیکنیم، ولی مسائلی هم وجود دارد. محدود کردن تولید کالای به وسائل مصرفی واقعاً مورد تردید است." بعبارت دیگر ما ثو در اینجا آشکاراً نظرات استالین را در باره تولید کالای و غیره تأیید میکند منتها مسائلی را مورد بررسی و تردید قرار میدهد، تا ضایع نکته مورد تردید ما ثو، یعنی مسأله جنبه کالای نداشتن ابزار تولید در شوروی، که در جای دیگر از همان یادداشتها پیش بعنوان مسأله ای "درخور مطالعه" و نه دارای جواب حاضر و آماده مطرح میشود، بعنوان یک توضیح تئوریک واقعیت موجود مطرح می‌باشد. ثالثاً ما ثو در گذشته دومی که دوستان فدائی از وی نقل کرده اند تنها میگوید که استالین در باره "شرایط موجودیت کالاها" توضیح کامل یا جامع نداده است، یعنی احتیاج به شرح و بسط دارد، نه آنکه اساس توضیح استالین و نقطه حرکت وی نادرست می‌باشد. در واقع بنا به گفته ما ثو، که دوستان فدائی نیز به نقل آن برداخته اند: "در باره تولید کالای ما (هنوز) میبایستی به استالین که بنوع خود به لنین رجوع کرد، توسل جوئیم." خلاصه آنکه نظرات ما ثو و استالین در این زمینه اساساً یکی است. ولی نظرات "حزب کمونیست شوروی در زمان خروشچف و کاسیگین" (و همچنین عمل آن) اساساً با نظرات ما ثو و استالین متفاوت بوده و از نقطه حرکت کاملاً متفاوتی آغاز میکنند. نقطه حرکت این دسته، چنانکه مسأله در جزوه "شوروی کنونی..." شرح داده ایم، قبول روابط کالای و قوانین مربوطه

بعنوان عواملی برای گذار به کمونیسم، دارای مضمونی دگرگون و کاملاً متفاوت با آنچه در سرمایه داری بوده و نیز افزایش آرمیدی که همراه با "اقتصادی" دیگر که همه در سرمایه داری هم معمول است (سود، وام، شکلهای تشویق مادی و غیره) اقتصاد ملی را رهبری میکنند، میباشد (مثلاً نگاه کنید به گزارش برژنف به کنفرانس ۲۴ حزب).

ثانیاً در زمینه انگیزه شخصی مادی: دوباره به همان گفته لنین، کسسه دوستان فدائی نقل کرده اند، رجوع کنید. لنین میگوید: "مادرید و مرا انتظار داشتیم تولید در پرورش و شوق عمومی به حرکت درآید لیکن بعدها دریافتیم که انگیزه شخصی نیز به افزایش بازده کمک خواهد کرد." در اینجا لنین تنها به این مطلب اشاره میکند که بکار بردن انگیزه شخصی در کنار اتکاء بر شور و شوق عمومی همچنان برای ما لازم است و بهیچ رو از گذاردن اتکاء اصلی بر انگیزه شخصی و بسا راجحان دادن آن بر شور و شوق یا انگیزه معنوی بوده است گفتگو نداشته است. در واقع لنین و استالین، و همچنین ماثو، نه آنکه انگیزه شخصی مادی را بعنوان افزاری برای ارتقاء سطح تولید در سوسیالیسم نفی کنند، بلکه به ترکیبی از انگیزه مادی و انگیزه معنوی و شور و آگاهی که آنها نهاده ها، با تاکید بر دومی، با ارجح دادن دومین و با تقویت و تشویق و شکوفه گرداندن آن، قائل بوده اند. در حقیقت لیگه خروشف و او را مددکنان راه او درست به او رونه با "گذاردن تاکید بر شور و شوق و آگاهی اجتماعی" توده ها در پیشرفت تولید، مخالفت ورزیده، در این باره سیاست استالین را با دهمله گرفته و بر و اج خود پرستی بورژوازی و سود پرستی فزاینده را داخند (رجوع کنید به "شوروی کنونی...") توجه کنید ما در جزوه "شوروی کنونی" که به انگیزه مادی تاختم ایم، ساله را به چه صورت مطرح کرده ایم: "رویزیونیست های خروشفی بویژه بر انگیزه مادی بعنوان عامل تعیین کننده (یعنی نه عامل کمکی، نه عاملی که همراه با تاکید بر شور و آگاهی توده ها همچنان ضرورت دارند) در رشد اقتصاد سوسیالیستی، و آنهم در گذار سوسیالیسم به کمونیسم، تاکید دارند." و باز: "خط مشی لنینیستی استالین نیز بر پایه همین دامنه زدن به رشد جوانه های کمونیسم (کاری که زحمتگشان شوروی در زمان لنین صرفاً برای نفع عمومی جامعه انجام میدادند و لنین آنرا میستود)، به ارجحیت دادن به انگیزه معنوی و آگاهی کمونیستی طبقه کارگر و توده های زحمتگش شوروی، نهاده شده بود. ولی خروشف... درست راهی به او رونه در پیش گرفته... الخ".

خوابنده خود متوجه میشود که در اینجا بحث بر سر نفعی ضرورت انگیزه مادی
و فردی در دوران ساختن سوسیالیسم نبوده بلکه بحث بر سر تاکید، ارح دانستن و
عامل تعیین کننده رهبری کننده میباشد، و در اینجا نکته لنین، استالین و ماشو
از یک سو و خروشچف، برژنف و باندایشان از سوی دیگر کاملاً دو نظر و دو سیاست متفاوت
و تاراج میکنند، بر دو چیز کاملاً متفاوت بعنوان عامل اصلی رهبری کننده
تاکیدی گذارند، دو چیز کاملاً متفاوت را ارح میدانند.

ثالثاً در زمینه رقابت: منظور لنین از این عبارت که "سوسیالیسم برای
نخستین بار راه را برای رقابت در مقیاس حقیقتاً توسعه‌ای باز میکند"، واقعاً چه
میباشد؟ لنین در همین جا از کار نمونه وارو "نیروی سر مشق" صحبت میکند. منظور
لنین اینست که در واقع سوسیالیسم است که توسعه‌ها را به رقابت با همدیگر، بسه
گرفتن سر مشق از همدیگر و به پیش دستی از همدیگر برای ساختن جامعه نو امیدارد
و به ابتکار و مسابقه بر میآید. منظور لنین از رقابت، رقابت برای نفع شخصی،
برای خرد کردن دیگران و بلعیدن همه چیز به شکم خود نمیباشد. منظور لنین از رقابت
بت، استقلال عمل واحدهای اقتصادی، که هر یک برای جلوزدن از دیگر واحدها و جلب
بوده و وام دولتی بسوی خود، به هر غلطی که میخواهند در واحد خود اقدام ورزند و از
یک نقشه عمومی پیروی نکنند، نمیباشد. منظور لنین از رقابت، رقابت حاکم در
سر مایه داری نیست، و گرنه نمیگفت "سوسیالیسم برای نخستین بار... الخ!!"
در حالیکه آن رقابتی که خروشچف و باندا و وعظ میکردند و میکنند، کوبنده ابتکار
توده‌ها و تبدیل زحمتکشان به نیروی بیگانه از محصول خود، به نیروی سرخورده و
خسته از کار، به نیروی که کار و حاصل کارش وسیله رقابت و رزیهای سود طلبانه و
حدهای تولیدی، وسیله نشان دادن سود هر چه بیشتر و نه آرزاه حواش مادی و معنوی
عمومی، شده است، نمیباشد. بعلاوه رقابتی که لنین میگوید اساساً پر شور و آگاه‌هی
توده‌ها متکی است و حال آنکه آن دیگری اساساً بر نفع شخصی یا گروهی متکی می
باشد. آن یکی "برای نخستین بار" با سوسیالیسم است که شکوفه میشود، حال
آنکه این یکی آرمغان گندیده‌ای است که در سرمایه داری شکفته و می شکفتد. مادر
جزوه خود گفته بودیم که پس از روی کار آمدن خروشچف و دسته او "رقابت و منفعت -
طلبی محلی در میان مدیریتها، بوروکراتیک منطقه‌ای، و همراه با آن، در سطح
بنگاههای اقتصادی، تشویق و تقویت گردید" و غیره، و این چهری به بحث لنین
دارد. دوستان فدائی حقیقتاً که مغلظه کاری میکنند.

مقاله اول دوستان فدائی در "نبرد خلق" در اینجا پایان میگیرد و دنباله انتقادنامه ایشان، که تا اینجایش چیزی جز منظره کاری و سفیله بازی نبود، به شماره بعدی موكول شده و هنوز انتشار نیافته است. راستی اگر اینهاست استدلالات این دوستان برای رد جزوه ما و سرانجام برای اثبات ضدسوسیالیستی بودن "شوری سوسیال امپریالیسم"، خدا پدر هر سفیله جوئی را بیامرزد. مسائل جدی را نمیشود شوخی گرفت، دوستان! این لافها را بگذارید خود عمال شوروی و توجیه گران رویزیونیست اقدامات خاشنا نه اشان، که اکنون مصیبت بزرگی برای همه عالم بوجود آورده اند، بزبان آورند. بعلاوه با این مقدمه چینی های سرهم بندی شده و پرمفله باصطلاح شورویک نمیشود بروا قعیت سستبر موجود در دنیا ای امروز، که تمام چرک و کثافات سرمایه داری گنبدیده و خشن روس را به بیرون افکنده و از درون خیانت تاریخی خروشچف و دارودسته اش یک رژیم شدت توسعه طلب، قداره بندوقشترگر برای مردم ملل مختلف بارمان آورده است، پسرده کشید. این پرده کشی های کاذب و اغلب مغرضانه الهاست با کلوله خلقها شی که هم اکنون در آسیا و آفریقا علیه امپریالیسم جنایتکار روس و نوکران پلیسش می رزمند دریده و پاره پاره شده است. موضع خودتان را روشن کنید؛ یا اینسو و یا آن سو! موضع ما و همه کمونیستهای راستین ایران روشن است؛ دفاع و یسا توجیه جنایات قداره بندان روس، که در دروغ و تزویر، وحشیگری و کشتن نا جوا شمرده اند مردم در کشور خود و در سایر کشورها، سرکوب بیرحمانه و خونین انقلاب خلقها و تجا و زبۀ حریم استقلال و آزادی کشورهایشان، دست همه قداره بندان سلف خود را بسته و راه فاشیسم هیتلری و امپریالیسم آمریکائی و نژادپریم رومانوفی را می پیمایند، خیانت محض به آزادی و به مردم ستمدیده است. آنها شی که به خلقها شی که برای آزادی خود و رها شی از طوق اسارت نوع علیه امپریالیسم سفاک روس و زرخردان و عمال تبهکار آن به قیام برخاسته اند، توهین میکنند و نبرد حق طلبانه اشان را با مشتیی دروغ و بشیوه هوچیان به توطئه گری فلان آمریکا یا بهمان رژیم ارتجاعی ربط میدهند، مشتیی خاشن بیش نیستند اگر آکا هستند، و آلت دستند اگر آکا هاند.

بپاشید دوستان، با این کارزار مسخره و بغایت زیانمندی که براه انداخته اید!

www.iran-archive.com

بهاء ۲۵ ریال